

«شهادت هدیه ای است از جانب خداوند تبارک و تعالی

برای افرادی که لایق هستند» امام خمینی (ره)

مقدمه

سلام بر شهیدان کربلای امام حسین (ع). درود بر یاس های سپید و لاله های سرخ وطن. سلام بر شهیدان گیلان بخصوص خطه سر سبز رودبنه که از فرش تا عرش پریدند تا با برخورداری از فرهنگ عظیم اسلامی، به هرچه جور و ستم و زور گویی است «نه» بگویند. آری آنان در مقابل متجاوزان با قامتی استوار به میدان نبرد شتافته تا سر بلند باقی بمانند!

ما در این تحقیق در بخش رودبنه از توابع لاهیجان این افتخار را نصیب خود کرده تا زندگی نامه تعدادی از شهدای والامقام آن خطه سر سبز را بررسی کرده و با خانواده آنها صحبت نموده و در نتیجه بصورت تحقیق در اختیار علاقه مندان قرار دهیم.

در این تحقیق سعی شده که گوشه ای از زندگانی گهربار، وصایا و پیام دو شهید عزیز که دایی های یکی از اعضای گروه هستند ثبت شود تا یادگاری برای آیندگان و وسیله ای برای ترویج فرهنگ شهادت باشد.

با حسین



شهید سید جعفر مبری نژاد

سردار رشید اسلام شهید سید جعفر مبری نژاد، فرزند سید مرتضی، در سال ۱۳۳۷ در رودبند دیده به جهان گشود.

وی در میان خانواده خود با اعتقادی بسیار قوی رشد یافت. او نتیجه دعایش را مقبول خدا می دانست. تحصیلات اولیه خود را در رودبند سپری نمود، اما برای کمک و معاش خانواده، تحصیلات را رها نمود.

شجاعت، دلیری و استقامت از صفات بارز این شهید والامقام بود. او که رزمی کار بود به همراه دوستانش (شهید و ثوقی و...) بچه های نوجوان و جوان بسیجی رودبند را به دو میدانی و ورزش صبحگاهی دعوت می کرد.

به گفته خواهر شهید همچنان که زنان در زمان انقلاب اسلا می و جنگ تحمیلی نقش بسزایی داشتند و در پشت جبهه کمک برای رزمندگان بودند و کارهایی از قبیل خیاطی، بسته بندی اقلام انجام میدادند. برای تشویق و آماده کردن پسران و برادران و شوهرانشان تلاش می کردند، مادرم می گفت همیشه به او نیرو می دادم وقتی به مرخصی می آمد، به من می گفت که در جبهه دوستانم یک سری خوراکی ها نیاز دارند. من درست می کردم و می دادم که با خودشان ببرند جبهه، هیچ وقت از او گله نمی کردم.

شهید سید جعفر در عملیات فتح المبین ترکش خورده و به خانه آمده بود و درد زیادی داشت، برای تسکین دردش می گفت یا اما م زمان (عج) و به ما می گفت که بگویید مرگ بر صدام و تلاشش این بود که زودتر خوب شود و برگردد به جبهه.

پدرش تصمیم گرفت که او را داماد کند تا شاید کمتر به جبهه برود، ولی او بعد از ازدواج هم به جبهه می رفت وقتی به او می گفتیم که تو دیگر متأهل شده ای مقداری هم به فکر زندگی باش، می گفت که جبهه نیز جزئی از زندگی من است و تا زمانی که دشمن وجود دارد بایستی با او مبارزه کنم.

خدمت سربازی آن عزیز مصادف با اوج گیری نهضت اسلامی ایران بود . او در پی فرمان حضرت امام خمینی (ره) از پادگان فرار کرد و به صف انقلابیون پیوست.

با شروع جنگ تحمیلی، او که عضو فعال سپاه پاسداران بود از طریق سپاه به جبهه اعزام شد. همسر و خانواده اش را به خدا سپرد و رفت تا به ارزش ها و آرمان هایش را پاس بدارد.

شهید سید جعفر از شروع جنگ تحمیلی بی قرار و بیتاب بود، با حضور در سپاه پاسداران مسئولیت آموزش سپاه را بر عهده گرفت. دلاور مردی بود که عشق به دین اسلام و پیرو از رهبریش مثال زدنی بود. او صف شکن بود و در جبهه های حق علیه باطل جانانه می جنگید تا جایی که امام جمعه وقت رشت (آیت ... احسان بخش او را چمران گیلان می نامید.

دوستانش او را به نیکی یاد می کنند و می گویند: «**سید جعفر** یک سردار واقعی بود.»

آقای رشیدی کارمند با سابقه دارایی که هم‌رزم **سید جعفر** بود و او را رزمنده ای دلاور می خواند. او می گفت در جمع ما دلیر مردی چون او نبود. پاک و بی آرایش، مخلص و با صفا یک رزمی کار واقعی که تمام انرژی اش را در راه خدا به کار می بست. او می گفت که ما چند نفر بودیم با **سید جعفر** در جبهه ها در اوقات مختلف ورزش می کردیم **سید جعفر** پس از اندکی تمرین به ما می گفت: تا میتوانیم به او حمله کنیم و کتکش بزنیم. ما هم تا می توانستیم با مشت و لگد کتکش می زدیم. انگار نه انگار عین خیالش نبود. پهلوان بود. با اخلاق، با اخلاص، دلاور بود با کمال شجاعت. و مردانگی در جبهه ها حضور می یافت و اصلاً در دلش ترسی از دشمن وجود نداشت.

دشمن از دست او آرامش نداشت . با این که قبل از **شهادتش** بر اثر ترکش خمپاره مجروح شده بود، بارها با همان مجروحیتش ، نیرو به جبهه می برد و او قبل از اینکه بهبود یابد عازم جبهه شد . یکی از همزمانش درباره او چنین می گفت:

«لباس سبز سپاهی، چهره مظلوم و نورانی این **سیّ** بزرگوار را نورانی تر میکرد.»

او معتقد بود که خلعت زیبای **شهادتم** سبز خواهد بود و مرگم سرخ.

برادرش سیّد بهرام از او یاد می کند و می گوید: «زمان، خاطرات را نابود نمی کند هر چند دنیای وانفسایی داریم .» او می گوید که **سیّد** جعفر ۷ روز قبل از **شهادتش** به دیدارش در بندرعبّاس آمده بود با اینکه من هم سعادت حضور در جبهه ها را داشتم آن روز محافظ امام جمعه بندرعبّاس در نماز جمعه درحال نگهداری بودم که در میان انبوه نماز گذاران **سیّد** جعفر را دیدم و همانا آخرین دیدار ما بود باتکان دادن دست، همدیگر را بوسیدیم و خداحافظی کردیم.

شب، هنگامی که به خانه رفتم . همسرم گفت: «**سیّد** جعفر در اتاقی خلوت کرد و وصیت نامه اش را در نوار کاست پر کرد » و گفت: «به برادرم بگویید بعد از **شهادتم** نوار را گوش دهد.»

به همسرش گفته بود بعد از این که دو ماهه حامله شده ای من **شهید** خواهم شد و همینطور هم شد.

بعد از چند روز خبر **شهادتش** را شنیدم و گفتم: «این مرد حقش جز این نبود اگر شهید نمی شد جفا بود.»

زن برادر **شهید** سید جعفر درباره او چنین می گوید وقتی که **سید** جعفر برای آخرین بار به بندرعباس برای دیدن ما آمده بود، چهره عجیبی داشت. برای همه آشکار بود که او آسمانی می شود. وقتی آرم سپاهش را به من سپرد که به لباسش بدوزم. به من گفت: «زن داداش انشا... دستت خیر باشد و من **شهید** شوم.»

برادرش می گوید: «مراسم سوّم **شهید** نامه ای بدست من رسید که کارت تبریک سال ۱۳۶۲ جبهه در آن بود و سفارش کرده بود که بعد از **شهادتش** به دیگران هم نشان دهم و او در آن برای اولین بار قید کرده بود که فرمانده گروهان **شهید** جهان آراست و این مطلب در آن نوشته شده بود که گفتند یا علی چرا شمشیرت کوتاه است که امام (ع) فرمودند با یک قدم جلو رفتن شمشیرم را بلند می کنم او نیز همیشه در جبهه ها قدم هایش رو به جلو بود و وهرگز پشت به دشمن نمی کرد.»

در آن کارت تبریک به برادرش سفارش کرد که بعد از **شهادتش** به دیگران هم سفارش کنم که استقامت در راه حق داشته باشند و از دشمن نهراسند و این این که **شهادتم** را در کوچه ها فریاد بزنید تا خواب از چشمان خفتگان بشکند.

از ایثارگری ها و دلاوری های او در هنگام رزم و جهاد می توان این خاطره را عنوان کرد که یک بار یکی از مجروحان جنگی را حدود ۲ ساعت به دوش

کشید و ۴ کیلومتر راه را پیاده طی نمود و از مرگ نجاتش داد . او آنچنان با شجاعت به بالای خاکریز می رفت و به سوی دشمنش تیراندازی می کرد که دشمن را سردرگم و وحشت زده می ساخت.

بدرستی که آیت ... احسانبخش در مراسم سوّم شهید چه زیبا فرمودند که او چمران گیلان بود.

قاری و مداح اهل بیت حاج آقا اصغری بازنشسته سپاه پاسداران در باره سید جعفر چنین می گوید:

«او مخلص در راه دین بود . به نماز و قرآن عشق می ورزید . ما در مسجد رودبنه کلاس مدّاحی و قرآن داشتیم و سید جعفر خیلی زیاد علاقمند بودند که قرآن یاد بگیرند و بب من می گفتند که فلانی به من قرآن خواندن را یاد بده که وقت اندک است و من به صراحت به او گفتم که تو شهید می شوی که چنین شد و ما از غافله جا ماندیم.»

تعریف کرده اند که سید جعفر مرد عمل بود و همیشه در جبهه ها حماسه می آفرید. سخت ترین عملیات را می پذیرفت . خط نگهدار و بی باک بود . آقای اصغری گفت اعتقاد به مسائل دینی او مثل رزم و جنگندگی او بود تا جایی که در یک هوای بسیار سرد می خواست وارد عملیات شود و می گفت باید غسل بکنم. من گفتم سید جان بدلیل سردی هوا امکان غسل ندارد بیا تیمم کن. زیر بار نرفت و لباسش را در آورد و رفت داخل رود خانه کرخه و غسل شهادت کرد و بعد از غسل کردن مرتب عطسه میزد و من به شوخی به او گفتم حقه

خوب شد مریض شدی او لبخند می زد، چه لبخند زیبایی به زیبایی یک گل به زیبایی عشق.

خواهر بزرگ شهید سید جعفر تعریف می کند برای آخرین بار او را وقتی به بندر عباس آمده بود دیدم درک کردیم که گویا آخرین دیدار ما است . پسر کوچکم علی هنگام خداحافظی دایی اش خیلی بیتابی و گریه می کرد. همیشه در خاطر هست که سید جعفر می گفت خواهرم بی تابی بچه به این دلیل است که من بزودی شهید می شوم.

جانفشانی و دلیریش را از جدش به یادگار داشت. به قرآن عشق می ورزید و تنها شعارش این بود که باید مرد در بستر نمیرد و باید مبارزه کند در همه حال در راه خدا خدمت کند.

سید جعفر یک شعار زیبا به یادگار گذاشت و آن این بود که می گفت:

«شهادتم را با شادی در کوچه ها فریاد بزنید تا خواب از چشم ان خفتگان بشکند.»

همیشه خدا را شاهد اعمال خودش می دانست . به خانواده احترام خاصی می گذاشت. سید جعفر که رزمی کار بود، بارها به دشمن پاتک می زد . او نمی خواست که عنوان شود که چه کارهای فوق العاده ای انجام می دهد.

قه‌رمان خانواده ما، شهید سید جعفر بزرگوار که نام و یادش گرامی بخش محفل ماست با اوصاف گوناگونی که از سوی خانواده اش عنوان شد کسی که در وصیتش نوشته بود دوست دارم هنگام رزم و مبارزه با کفار و دشمن شهید

شوم و نمی خواهم خداوند مرا در بستر بیماری از دنیا ببرد . سرانجام در جبهه جفیر و به هنگام بازگشت از گشت شناسایی شبانه با اصابت تیر مستقیم به قلبش به **شهادت** رسید.

به گفته مادرش نیمه شب بود. بیدار شدم که آبی بخورم که دیدم تو اتاق بقلی کسی بیدار است رفتم سمت پنجره اتاق دیدم **سیّ** جعفر مشغول نماز خواندن است تعجب کردم که این چه وقت نماز خواندن است. **سیّ** جعفر آدمی نبود که نمازش را آخر وقت بخواند آخه نه نماز مغرب و عشا هم نیست چون شب از نیمه گذشته، متوجه شدم در حال ادای فریضه نماز شب است.

وی در ادامه مطلب می گوید وقتی بچه بود هر وقت اذیتش می کردم، شب خواب میدیدم که مارها دنبالم کرده اند . بچه پرتلاش و زحمتکشی بود . دل رحم و مهربان ساکت و آرام. از بچگی که رفتارش را می دیدم حدس میزدم که که این بچه این دنیایی نیست . به غذای حلال اهمیت زیادی می داد . خیلی دوست داشت غذا را با ماست بخورد . یک روز وقتی نشست سر سفره تا غذا بخورد. از ما سؤال کرد ماست را از کجا خرید ه اید گفتیم از فلان همسایه خریدیم خیلی ناراحت شد. گفت وقتی در آمدشان مشکوک است از آنها نخرید . کمی غذا خورد و بلند شد.

صفات نیک **شهید سیّ** جعفر این بود که وقتی شبانه از جبهه بر می گشت بخاطر اینکه برای خانواده اش مزاحمت ایجاد نشود و آنها را از خواب بیدار نکند در ایوان خانه می خوابید تا صبح شود و خانواده اش از خواب بیدار شوند و

فرازی از زندگی نامه دو برادر شهید

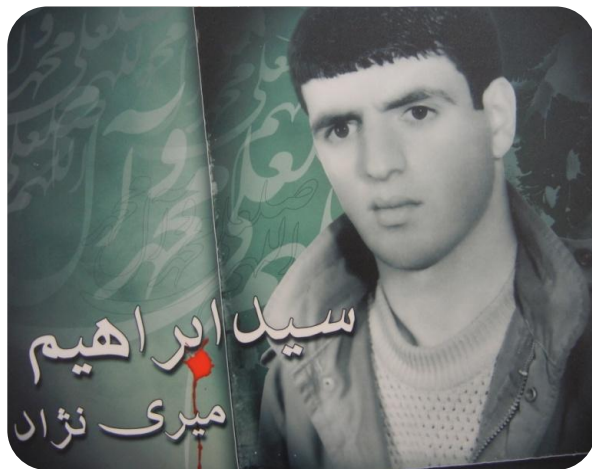
او وارد خانه شود و هرچند هوا سرد هم بود طاقت می آورد تا کسی را دل آزرده نکند.

سرانجام این شهید بزرگوار و این سرو جوان در تاریخ ۶۲/۲/۱۶ در منطقه جفیر با خون خویش نهال انقلاب و اسلام عزیز را آبیاری نمود تا فرزند دش که بعد از شهادتش دیده به جهان گشود، با افتخار از پدر یاد کند. انشا... راهش مستدام و راهروانش زیاد.

فراز هایی از وصیت نامه شهید سیّد جعفر مبری نژاد

«اگر من شهید شدم، بدانید که به آرزوی دیرینه ام رسیده ام و خوشبخت شده ام! از دنیا رسته ام. دنیایی که هر جایش ظلم و ستم جریان دارد! من میخوام با خون خویش درخت اسلام را آبیاری کنم تا سر سبز بماند و نخشکد به نظر شما وقتی پایان زندگی هر فردی مرگ است آلی حیف نیست انسان در بستر بمیرد؟ شما را قسم می دهم به وضع مستمندان و روستاییان رسیدگی کنید تا انقلاب شکست نخورد!

پروردگارا!؛ دشمنان اسلام آمده اند تا حق و عدالت و دین تو را نابود کنند، اما تو کمکمان کن تا پیروز شویم.»



شهید سید ابراهیم میری نژاد

بسیجی قهرمان شهید سید ابراهیم میری نژاد، فرزند سید مرتضی، برادر شهید بزرگوار سید جعفر میری نژاد در سال ۱۳۴۷، در خانواده ای مؤمن و متعهد دیده به جهان گشود و با قدوم مبارک خود خانه پدر را روشن کرد.

این شهید بزرگوار همچون برادرش خوش برخورد، دلسوز و شجاع بود و از خدمت به دیگران لذت می برد. دوره ابتدایی و راهنمایی را در رودبند سپری نمود. او که درس عشق به خدا و اسلام را در مدرسه عشق یعنی بسیج آموخته بود، بعد از شهادت برادر بزرگوارش منقلب شد. لذا تاب نیاورد و با اجازه گرفتن از مادرش خواست که راهی جبهه گردد. اما مادر که در فراغ دیگر جگر گوشه اش می سوخت می گفت:

«دیگر نمیتوانم ناظر پرپر شدن گل قشنگم باشم.»

مادر شهید میگوید فرزندم سید ابراهیم مانند برادر بزرگش سید جعفر، مهربان و دلسوز بود. دلبستگی به دنیا و مالش نداشت. وقتی پدرش مغازه اش را به او سپرد تا کار کند بعد از مدتی متوجه شد که بده کار است چون پولش را برای کسانی که نیازمند بودند هزینه کرده بود.

به پدر بزرگ و مادر بزرگ پیرش که در روستای مجاور زندگی میکردند خیلی احترام میگذاشت مدام به آن ها سرکشی می نمود بسیار مرا دوست داشت و برایم احترام قائل بود. وقتی سید جعفر شهید شد دیگر تحمل دوری از فرزندانم برایم نمانده بود بنابراین اجازه نمیداد م سید ابراهیم به جبهه برود و دلم راضی به اینکار نمی شد. بالاخره با پیگیری زیاد خانواده اش را راضی کرد و بسوی جبهه شتافت و بعد از مدت کوتاهی به برادر شهیدش پیوست.

آن روز که قرار بود سید ابراهیم برود، روز خداحافظی و آخرین روز دیدار بود. پاییزی سرد همه سر سفره نشسته بودند که او بار سفر بست. می ترسید به چهره مهربان مادر نگاه کند که شاید مروارید اشک هایش او را از رفتن باز دارد! پدر فهمید به دنبالش دوید. بیرون دروازه مسجد جلوی درب بسیج اتوبوس در حال حرکت بود. فقط لبخندی به همدیگر هدیه کردند و دست های یک دیگر را فشردند. او با خوشحالی و سبک بالی به جبهه رفت.

خواهر دو شهید میگوید که سید ابراهیم روحیه شادی داشت هر جا می رفت با همه زود انس میگرفت با اینکه سن کمی داشت خیلی جذاب بود با هر قشری

زود رفیق می شد . هر آن ممکن بود او را فریب بدهند ولی به مادرش خیلی احترام می گذاشت وقتی می گفت چنین رفیقی مناسب تو نیست یا چنین لباسی خوب نیست حرفش را گوش می کرد . سعی میکرد مادرش را از خودش راضی نگه دارد چون میدانست رضایت پدر و مادر موجب خشنودی خداوند می شود .

و همچنین تعریف می کند روزی چند میهمان آورد خانه، با اینکه مادر کسالت داشت از آن ها پذیرایی کرد . شهید سید ابراهیم مثل پروانه دور مادر می گشت برای تشکر یک هدیه برای مادرش گرفت تا بتواند او را خوشحال کند.

او چنین می گوید که وقتی سید ابراهیم شهید شد خیلی از همسایه ها فامیل ها دوستان دور و نزدیک می گفتند او چقدر مهربان و دل زنده بود و همه ناراحت بودند.

او بعد از شهادت برادر بزرگش سعی می کرد جای او را پر کند آنقدر مهربان و شاد بود وقتی شهید شد همه اعضای خانواده خیلی دلتنگ او شدند . شب قبل از رفتن به جبهه اعضای خانواده همه جمع بودیم او آمد خودش را به مادر چسباند و او را بوسید . گفت مادر من میخواهم به جبهه بروم مادرم گفت پسر من دیگر طاقت ندارم او گفت می خواهم راه برادرم را ادامه بدهم . آن شب، شب عجیبی بود سید ابراهیم شبیه به برادر شهیدش شده بود انگار به او الهام شده بود گفت چون می خواهم به او ملحق شوم و همه متأثر شده بودیم .

فرازی از زندگی نامه دو برادر شهید

این بسیجی قهرمان مداح اهل بیت مثل برادرش وصیت نامه خود را در نوار کاستی ضبط نمود و رفت تا با تجاوزگران سیه دل به مبارزه پردازد . او در جزیره دژ اطراف اندیمشک، سلیمانیه عراق و... خدمات شایانی ارائه داد.

سر انجام در تاریخ ۶۵/۱۰/۱ در سلیمانیه عراق شربت **شهادت** نوشید و پرچم و اسلحه ایمان و جهاد خویش را به همسنگران دیگرش سپرد و رفت تا جاودانگی را از آن خود کند و جایگاهی بزرگ نزد خالق خود بیابد.

فرازی از وصیت نامه شهید سید ابراهیم میری نژاد

«آنانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده پندارید بلکه در راه خدا می زندگی می‌کنند. انشاء... که خداوند توفیق **شهادت** نصیب من بگرداند تا به معشوق بیوندم. خدایا تو میدانی قلبم مثل قلب هزاران جوان مسلمان دیگر برای حمله می تپد تا بتوانم بدین وسیله اسلام و امام را یاری دهم.

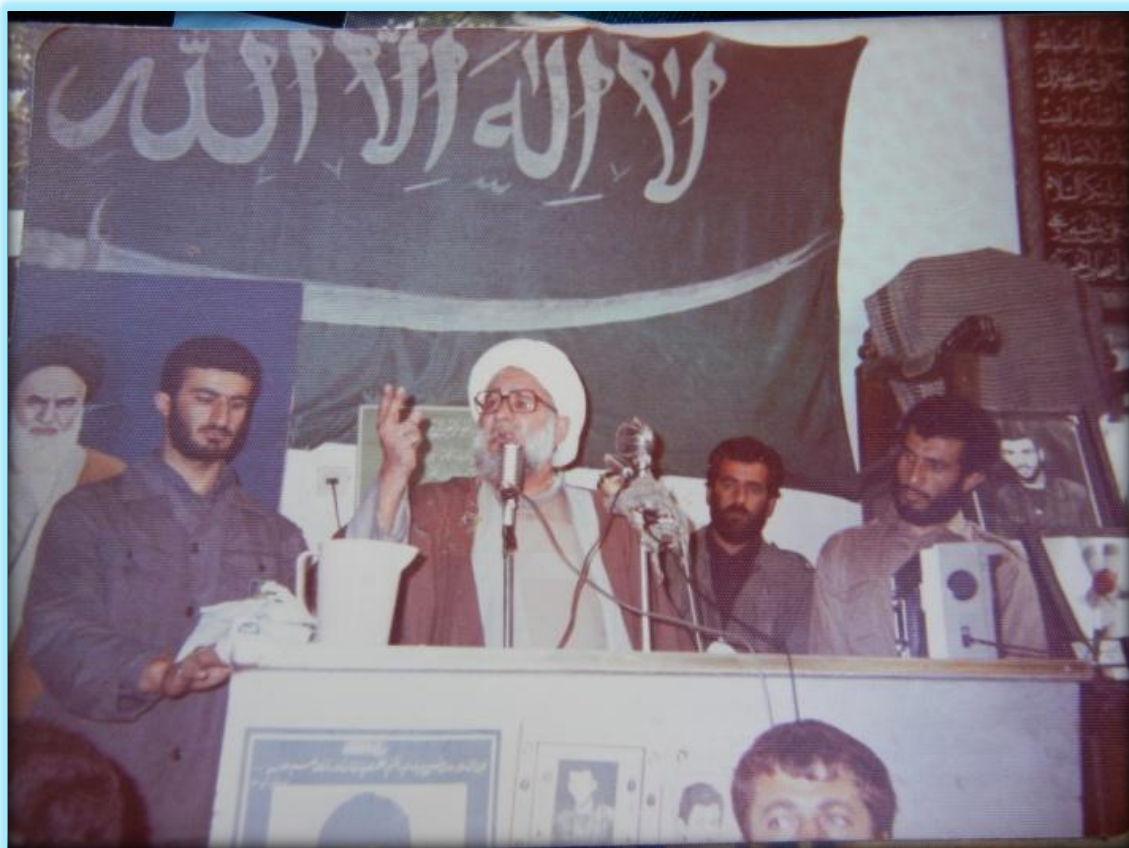
من استوار در مقابل دشمن می ایستم. اگر زبانم را قطع کردند با پا و دستم. اگر آن ها را قطع کردند با خونم صفحات کتاب انقلاب را مثل برادرم **سید جعفر رنگین** خواهم نمود. چون معتقد هستم اگر در بستر بمیرم، مایه ننگ من است . من آرزو دارم در دل سنگر **شهید شوم**. انشاء... اگر خدا بخواهد و من لیاقتش را داشته باشم!»

منابع: **سید بهرام میری نژاد**، برادر دو **شهید**

خواهران دو **شهید**

مادر دو **شهید**

گالری تصاویر



آیت ... احسانبخش در مسجد جامع رودبته (مراسم سوم شهید سید جعفر میرینژاد)

فرازی از زندگی نامه دو برادر شهید



نماز میت در شهر لاهیجان به امامت آیت ا... قربانی



فرازی از زندگی نامه دو برادر شهید



شهیدان حسن همتی ناصری و سید جعفر میرینژاد و قنبر علی زین العابدین پور



نفر اول سمت راست شهید سید جعفر میرینژاد